

گرفته شود»<sup>(۵)</sup>!

باری، بخشی از اهتمام ناقدان قاموس چه آنان که دغدغه دآوری میان فیروزآبادی و جوهری را داشتند، و چه آنان که نداشتند، به ذکر فائت قاموس و آنچه از قلم فیروزآبادی، به تعبیر رشید وزیر، «فرو رفته بود»<sup>(۶)</sup>، پرداختند.

دکتر احمد شرقاوی اقبال در معجم المعاجم (از منشورات دارالغرب) به پژوهشی فراگیر حول آنچه درباره قاموس نوشته اند (اعم از شرح و نقد و ذیل و استدراک و...)، پرداخته است (و چون این بنده آن رسالتک مستخرج از کتاب نامبرده را برای مرکز نشر میراث مکتوب به فارسی گردانیده است، خواننده ارجمند را به مطالعه آن فرامی خواند و از اطاله اجتناب می ورزد). احمد شرقاوی اقبال، چون بسیاری دیگر از محققان عرب، از تازی پژوهشهای ایرانیان، به ویژه از سده های هشتم و نهم بدین سو، کم اطلاع است؛ و فی المثل شاید نداند لغوی دقیق و سختکوشی چون محمدیحیی بن محمد شفیع قزوینی در دوره صفویان چه کارهایی جدی و بهره جستی حول واژه نامه های عربی و خصوصاً میراث لغوی مجدالدین فیروزآبادی کرده است.

محمدیحیی بن محمد شفیع قزوینی ادیبی بارع از روزگار صفوی است<sup>(۷)</sup> که در دو زبان تازی و پارسی مردی کارشناس بوده و این را از نگارشهای برجای مانده از وی، آشکارا، می توان دانست. وی همروزگار شاه سلطان حسین صفوی بوده و به درگاه وی تقریبی داشته است؛ به فرمان همو قاموس را به فارسی به قولی شرح، و به تعبیر صحیح تر: ترجمه، کرده است. می دانیم که در سال ۱۱۱۷ هـ. ق زنده بوده (سنج: الجموع والمصادر، ص ۱۲).

این قزوینی جز میرزامحمد شفیع قزوینی است که

باید گفت بسیاری از فرهنگها به نام قاموس نامگذاری شده اند مانند القاموس العصری و قاموس العجیب»<sup>(۸)</sup>. در میان هیاهویی که قاموس برانگیخت و ستایشهایی که به خود جلب کرد، از سالها پیش گروهی به نقد و اصلاح و تکمیل آن همت گماشتند.

حسین نصار، چهل و یک کتاب قلمی شده پیرامون قاموس فیروزآبادی را یاد کرد و احمد عبدالغفور عطار بیش از وی. محمد مصطفی رضوان، سیاهه ای بلندبالا برای کتابهایی که درباره قاموس و در نقد آن پرداخته شده اند، ساخته که دربردارنده شماری از تعلیقه ها و ردیه هایی است که بر این کتاب نوشته اند.<sup>(۹)</sup>

یکی از زمینه های اصلی بحثهای ناقدان قاموس - چه آنان که نقدنامه ای درازدامن تسودید کردند و چه آنانکه به ستایشی منظوم یا منثور اکتفا نمودند - سنجش کار فیروزآبادی در قاموس و یا کار جوهری در صحاح است؛ گروهی جانب این را گرفته و جماعتی از آن حمایت کرده اند؛ چنان که قول به تفضیل صحاح قاموس را در الجاسوس علی القاموس احمدفارس افندی مشاهده می کنیم.<sup>(۱۰)</sup>

حساسیت به اختلافات قاموس و صحاح و خداوندگاران نشان تا روزگار ما نیز ادامه یافته و جالب است که از قلم دکتر محمد مهدی علام، نائب رئیس فرهنگستان زبان عربی قاهره، در مقدمه اش بر التکملة والدیل والصله ی زبیدی - که گزارش اوست از آنچه از قاموس فوت شده -، می خوانیم:

«ما هرگاه در القاموس المحيط از قلم مؤلفش می خواندیم: «و قد وَهَجَ الجوهری»، در شگفت می شدیم؛ در شگفت می شدیم و به اعجاب می آمدیم ازین که صاحب قاموس بر جوهری، صاحب صحاح، خرده گرفته؛ و گوئی تقدیر می خواست انتقام جوهری، بر دست زبیدی، در خرده گیری اش بر صاحب قاموس،

الجموع والمصادر (استدراک الحافات من الجموع والمصادر عن اللغوی الشهیر فیروزآبادی)، محمدیحیی بن محمد شفیع القزوینی، تصحیح و تعلیق: السید صادق الحسینی الإشکوری، مجمع الذخائر الإسلامية، قم، ۱، ۱۳۷۶ هـ. ش. / ۱۴۱۸ هـ. ق.

القاموس المحيط امام ابوطاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی، از روزگار تدوین تا کنون، همواره محل عنایت تازیان و تازی پژوهان بوده است.

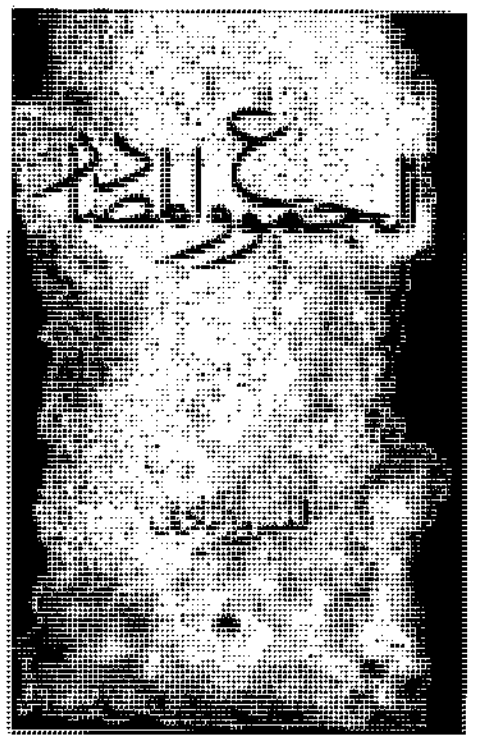
سیدمحمد مرتضی زبیدی، صاحب تاج العروس - که هم شارح و هم ناقد قاموس فیروزآبادی است - درباره اشتهار این کتاب در روزگار خود می گوید: «قاموس در اشتهار به پایه آوازه خورشید در نیمروزان رسیده و اعتماد مدرسان بدان مقصور و اوج رغبت محدثان بدان منوط است و نسخه هایش تا بدان اندازه فراوان است که چون در زبید - حرסה الله تعالی - نزد سرورمان امام فقیه لغوی رضی الدین عبدالخالق بن ابی بکر زبیدی حنفی - متع الله بحیاته - به درس قاموس بازنشستم و عالمان و طالبان حاضر شدند، به دست هر یک از ایشان نسخه ای از این کتاب بود»<sup>(۱۱)</sup>

و یکی از محققان معاصر گفته: «شهرت قاموس را همین بس که قاموس نزد متأخران مرادف واژه نامه و فرهنگ شده؛ تا آنجا که می شنویم کسی می پرسد: قاموس صحاح و یا قاموس لسان العرب و یا قاموس تهذیب و یا قاموس عین؟ و این بر چیره شدن نام قاموس بر واژه نامه ها و فرهنگها دلالت می نماید؛ بلکه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

جویا جهان بخش

# فائت جمعها و مصادر قاموس فیروزآبادی



مؤلف «حجة العمل فی يوم الزلزل» می باشد؛ چه، این شخص اخیر الذکر از عالمان سده سیزدهم هجری و فقیهان عصر خود بشمار است، و آن یک - چنان که گفتیم - از سده دوازدهم می باشد (همان، ص ۱۲).  
سه اثر از قزوینی یاد کرده اند:

یکی ترجمان اللغة که در حقیقت ترجمه اوست از قاموس که به امر شاه سلطان حسین تدوین نموده. وی در هم شعبان سال ۱۱۱۴ ه. ق کار ترجمان اللغة را آغاز کرده و در بیستم ربیع الثانی ۱۱۱۷ ه. ق از آن برداشته و مجموعاً سی و یک ماه و ده روز بر سر آن کرده است. از این که او در این مدت بدان کار پرداخته و شاه صفوی او را بدان فرمان داده، شاید بتوان استنباط کرد که قزوینی در این فن مردی سرشناس بوده. (سنج: همان، ص ۱۴).

این اثر چند بار به صورت سنگی چاپ شده و دستنوشتهائی از آن در کتابخانه‌ها دستیاب می شود. مرکز نشر میراث مکتوب، نشر متن علمی - انتقادی ترجمان اللغة را به اشراف و اهتمام نگارنده این سطور در برنامه کاری و پژوهشی خویش قرار داده (نگر: واپسین شماره مجله هفته کتاب، منتشره در آخرین روز نمایشگاه بین المللی کتاب تهران، گفتگو با آقای اکبر ایرانی)؛ و امیدست دیرنپاید که دفتر نخست آن به انجام رسد و از چاپ برآید.

اثر دیگر تهذیب المهدب است.

«مهدب الأسماء فی مرتب الحروف والأشیاء» واژه نامه ای است تازی به پارسی، نگاشته محمودبن عمر الزنجی السجزی که احتمالاً در سده هشتم هجری تألیف گردیده (نگر: مهدب الأسماء، تصحیح محمدحسین مصطفوی، ج ۱، ص شش).  
محمدحسین بن محمد شفیع قزوینی تهذیب المهدب را ساخت و در دیباچه آن نوشت: «چون واژه های فارسی در «مهدب الاسماء» دور از فهم بود، از برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس و... بهره برده و این فرهنگ را به نام «تهذیب المهدب» ساختم. (سنج:

فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۱۹۷۸).

دست کم دو دستنوشته از این اثر، هر دو از آن دانشگاه تهران، شناخته شده است. (نگر: همان، همان ص).

کار دیگر قزوینی، الجموع والمصادر است که اخیراً طبع شده و مورد نظر ماست.

چنان که مرحوم شیخ آقابزرگ در الذریعة (ج ۵، ص ۱۴۶) گفته اند، این رساله دربردارنده انتقادات و استدراکات قزوینی بر قاموس فیروزآبادی است.

محمدحسینی بن محمد شفیع قزوینی، در مقدمه کوتاه ولی مُفَلِّحِ خویش بر این رساله، توضیح می دهد که چون مدتی را به «تصحیح» کتاب قاموس فیروزآبادی گذرانده، متوجه گردیده صاحب قاموس، به جمع و گردآوری و ضبط برخی جمعها و مصدرها پرداخته و برخی دیگر را مُفَلِّحِ نهاده است؛ از این رو، قزوینی به تبیین ضوابط جمع آنها و پی ریزی بنیادهائی برای اصلاح کاستیها پرداخته. (سنج: الجموع والمصادر، صص ۲۲-۲۴).

او کتاب را در دو بخش (/ «المقصد») اصلی ترتیب داده: یکی درباره جمعها؛ و دیگری درباره مصادر؛ و هر یک از این دو، به ابوابی تقسیم شده اند. بخش (/ «مقصد») یکم، خود مقدمه ای نه چندان کوتاه دارد در باب جمع و اسم جمع و اسم جنس و علم جنس، در دو دانش لغت و نحو؛ و بخش (/ «مقصد») دوم، یادداشتی کوتاه بر پیشانی دارد در تبیین چگونگی باب بندی این فصل.

وی در هر یک از این دو قسمت، استدراکات خود را با نظمی ستودنی درج می نماید. فی المثل در «القسم الأول» از «الباب الأول» که در باب «ثلاثیهای صحیح» هم هست - اوزان جمع «فَعْل»، «فَعْلَة»، «فَعْلٌ»، «فَعْلٌ»، «فَعْلٌ»، «فَعْلٌ» و «فَعْلَةٌ» یاد شده اند؛ و در همین وزن پسین گفته، یعنی «فَعْلَةٌ»، آورده که مفردهای این وزن جمع بر چهار وزن

هستند:

نخست: فَعْلٌ؛ مانند «صَلَب» (مفرد) و «صَلَبَةٌ» (جمع).

دوم: فَعَالٌ (بدون تشدید)؛ مانند «عَزَال» (مفرد) و «عَزَالَةٌ» (جمع).

سوم: فَعَالٌ (بدون تشدید)؛ مانند «عَلَام» (مفرد) و «عَلَمَةٌ» (جمع).

چهارم: فَعِيلٌ؛ مانند «شَجِيع» (مفرد) و «شَجِيعَةٌ» (جمع).

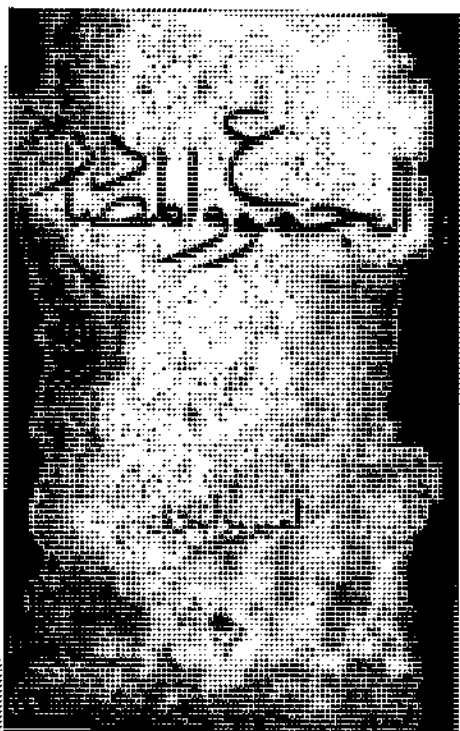
(سنج: همان، ص ۳۵).

آنچه در سرتاسر «الجموع والمصادر» قزوینی برای بنده چشمگیر بود، نظم حیرت انگیز و ریاضی وار این لغوی چیره دست و کاردان در تنظیم اثری است که برخی پیشینیان و پسینیان از همیشگان او، نه بر رعایت آن قادر بودند و نه بدان اعتناگر و پایبند.

بی آنکه مُنْكَرِ تحولات بنیادی رخ داده در فکر و فرهنگ و دانش و روشمندی و منش فرهنگی در اعصار مختلف تمدن اسلامی باشم، الجموع والمصادر را مثنی از خروار اسناد باطل کننده این پندار می دانم که دقت علمی و ریزی بینی محققانه و مویشکافیهای دانش آفرین، تنها ویژه همان سده های سوم تا پنجم بوده و خاصه روزگار صفوی، عصر عربده جوئی و عصیتهای کور و ملال آور و عاری از فرهیختگی است (!).

این رشته سر دراز دارد و هر چند مجال درافکندن همه گفتنیها نیست، می گویم که اساساً به گواهی صدها و هزارها اثر خرد و کلان، پندار انحطاط ادب (چه ادب علمی و چه ادب هنری) در عصر صفویه سست و نالاستوار می نماید و تنها در همین شاخه لغت کارهائی جدی صورت گرفته چون کشکول اللغة که به سبب

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



نزدیکی نسبی اش به کار قزوینی و همچنین پیوندش با قاموس و چون کمتر مورد عنایت محققان واقع شده، در خور یادکردی جداگانه است. (۸)

در پایان الجموع والمصادر آمده است: «تمت بعون الملك الوهاب في سنة ١١٣١» (ص ۱۲۶).

من بنده می‌پندارم این یادداشت (۱ ترقیمه) از مؤلف باشد، نه ناسخ؛ و به ما نشان می‌دهد که محمدحیی بن محمد شفیع قزوینی در این تاریخ در قید حیات بوده.

از دیگر سو می‌دانیم قزوینی ترجمه قاموس خود، یعنی ترجمان اللغة، را در بیستم ربیع‌الثانی ۱۱۱۷ هـ.ق. به پایان رسانده یعنی چهارده سال پیش از امضای نهایی الجموع والمصادر.

این پرسش در اینجا روی می‌نماید که چرا باید قزوینی چهارده سال در تنظیم یادداشت‌هایی که احتمالاً به هنگام کار ترجمان اللغة فراهم کرده، درنگ کند؟

پرسش دیگر این که آیا ممکن است «تصحیح کتاب القاموس» که وی در مقدمه الجموع (ص ۲۲) یاد کرده، کاری غیر از ترجمان اللغة باشد؟ - الله أعلم بالصواب.

اثر مورد بحث ما، یعنی الجموع والمصادر، را آقای سیدصادق حسینی اشکوری، فرزند استاد محقق حجة الاسلام والمسلمین سیداحمد حسینی، تصحیح و تحقیق نموده‌اند و در کار آن ضوابط و اسالیب مقبول و مطلوب تحقیق متون قدیم را به کار بسته و در نگارش حواشی سودمند روشنگر، حوصله، قلم فرسوده‌اند.

در کنار مصحح، سیاست‌گذاری از ناشر، مجمع‌الذخائر الإسلامية (قم)، بابت طبع و صفحه‌آرایی زیبا و دلاویز رساله سودبخش قزوینی بر همه بهره‌جویان از آن فرض است.

جای گلایه‌ای هم از همین «مجمع‌الذخائر الإسلامية»، یعنی ناشر کتاب، هست که این اثر را زیر عنوان سلسله «التراث العربی الخالد» منتشر ساخته است. در جایی که نوعی عصبیت کور در سرزمینهای

عربی، تمدن اسلامی را «الحضارة العربیة»، ابن سینا را «الفیلسوف العربی» و هزاران نویسنده خرد و کلان و فرهنگ‌آفرین ایرانی را که به تازی (و گاهی حتی به پارسی هم) قلم زده‌اند، «کاتب عربی» قلمداد می‌نماید، برماست که اولاً هویت جامع و شامل اسلامی میراث و ثانیاً ایرانی بودن بخش‌هایی عظیم و کرامند از آن را یادآور شویم؛ نه آن که کتاب محمدحیی بن محمد شفیع قزوینی را که در حمایت دولت صفوی می‌زیسته و در تکمیل اثر فیروزآبادی قلمی کرده، در قم، از سوی «مجمع‌الذخائر الإسلامية» چاپ کنیم و آن را فقره‌ای از «التراث العربی الخالد» بشماریم!

شاید خواننده ارجمند بپندارد «العربی» در این عنوان اشارت‌گر است به موضوع کتاب که در شاخه زبان و ادب تازی است؛ ولی چنین نیست؛ زیرا می‌بینیم ناشر مع‌الأسف آثاری چون المعاد الجسمانی، تألیف مرحوه شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، را هم (قم: ۱۴۱۹ هـ) ذیل همین عنوان «التراث العربی الخالد» به چاپ رسانیده است؛ فتأمل!

پانویست‌ها:

(۱) و (۲) الزیدی فی کتبه تاج المروس، الذکور هاشم طه شلاش، بنیاد، ۱۴۰۱ هـ. ق، ۱۹۸۱ م، ص ۱۷۵.

(۳) همان، ص ۱۷۶.

(۴) الجاسوس علی القاموس، احمدفارس افندی، قسطنطنیه، ۱۲۹۹ هـ. ق، ص ۱۰۵.

(۵) الحکمة والذیل والقلة لمفاتیح صاحب القاموس من اللغة، السيد محمد مرتضی الحسینی الزیدی، تحقیق: مصطفی حجازی، قاهره، ۱۴۰۶ هـ. ق. / ۱۹۸۶ م، ج ۱، ص ۴.

(۶) این تعبیر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر را نگر در: وقفاة ربع رشیدی، چاپ حروفی، به کوشش: مجتبی مینوی (و ایرج افشار، ص ۲۳۶.

(۷) این مرد از آن کسان است که - به قول سعدی - «همه قبیله او عالمان دین بودند» پدر و نیا و فرزند او و برخی احفاد این خاندان دانش از علمای شیعه بشمارند. (نگر: طبقات اعلام الشيعة، ج ۶، ص ۸۱۹).

(۸) این شاء الله - باید در نوشتاری جداگانه بدان پرداخت.

## ابن حزم

□ ابن حزم والفکر الفلسفی بالمغرب والاندلس

□ - سالم یغوت □ - مغرب، الدار البيضاء، ۱۹۹۶.

کتاب حاضر از یک «مدخل» و سه «باب» فراهم

آمده و هر باب «فصل»‌های گوناگون دارد. در پایان

باب‌های آن، خلاصه‌ای از آنچه در فصول گوناگون

مطرح شده آمده است. این کتاب به گونه‌ای که از

اهدافنامه آن پیداست، رساله دکتری مؤلف محترم بوده

و پس از تنقیح و تهذیب آن، چاپ شده است و علیرغم

نام کتاب که فلسفی است اما مباحث مطرح شده در آن

به جنبه‌های نقلی ابن حزم اختصاص یافته و تنها در

باب آخر آن به نقد فلسفی ابن حزم پرداخته شده است.

اهمیت این متن در آن است که سیر نقد فلسفی را

در حوزه فلسفه اسلامی نشان می‌دهد و خصوصاً به

ترویج این اندیشه در غرب جهان اسلام پرداخته است.

و این در حالی است که با ابن حزم ظاهری، نقد

اندیشه‌های فلسفی در شرق جهان اسلام آغاز شده

این مطلع از نخستین رویارویی‌های فلاسفه مسلمانان

قرون اواسط است. از سوی دیگر با مطالعه این کتاب

اهمیت فلسفه و نقد آن از دیدگاه نقلی در اندیشه

زمان پیدایش می‌شود و برای دوستداران سیر تاریخی

فلسفه اسلامی در غرب، قابل اهمیت است.